

آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.



CARNEGIE
ENDOWMENT FOR
INTERNATIONAL
PEACE

سوریه بعد از وقایع سویدا

بعد از چهارده سال جنگ داخلی، سوریه حالا درگیر سخت‌ترین نبردش است، یعنی شکل‌دهی دوباره ساختار کشور در میانه دوره‌گذاری پیچیده که در آن پویه‌شناسی‌های محلی و منطقه‌ای درهم‌تنیده‌اند. اتفاقات اخیر سویدا به‌سرعت تبدیل به خشونت فرقه‌ای شدند. این اتفاقات، محدودیت‌های کنترل مرکزی و تلاش برای اعلام حکومت در بستر ترکیبات شکننده محلی را آشکار کرد. جنوب سوریه، مدت‌هاست به عنوان منطقه نفوذ محل مناقشه بوده‌است. این منطقه حالا دوباره به عنوان محل درگیری ظاهر شده، در آن، محلی‌گرایی بافرقه‌گرایی ترکیب شده اندوسیاست‌های ملی با جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای درگیر شده‌اند. نبرد اعراب و دروزی‌ها در آن منطقه، با حضور نیروهای دولتی، درگیری را از مناقشه‌ای محلی و نسبتاً محدود به چالشی پیچیده و چندطرفه، با پیامدهای منطقه‌ای تبدیل کرد. خطر کنونی، در همگرایی سه پدیده است: خواست دروزی‌ها برای اینکه حفاظتی برای خودشان پیدا کنند؛ میل رهبران سوریه به اعمال حاکمیت و قدرت با استفاده از نیروی نظامی و قصد اسرائیل برای گسترش حوزه نفوذش به جنوب سوریه. دمشق تصور می‌کرد، چراغ سبزی از اسرائیل گرفته تا اعمال حاکمیتش را به سویدا بگستراند. گفته می‌شد این چراغ سبز در گفت‌وگوهایی در باکو آذربایجان حاصل شده؛ اما اسرائیلی‌ها این اقدام را نقض آشکار تفاهم بین دو طرف دیدند. نتیجه فاجعه‌بار بود، خون‌ریزی، بحران اعتماد برای رهبران سوریه و روابط تازه قدرت در جنوب سوریه. آنچه در سویدا رخ داد، بسیار فراتر از یک حادثه امنیتی گذرا بود. این اتفاق عقب‌گردی عمیق برای جامعه سوریه بود. خشونت، واکنش یار قطبیت فرقه‌ای شد، تهدیدی برای خارج کردن روند گذار کشور از مسیر تضعیف هم‌زیستی در میان جوامع مختلف کشور و نیز بین شهروندان و دولت نوپا؛ به‌علاوه، مقامات این خشونت‌ها در ادراک دوگانه توصیف کردند: خبر در مقابل شر، میهن‌دوست در مقابل خانن و حامی دولت در مقابل حامی آشوب. زمینه گسترده‌تر ماجرا نادیده گرفته‌شد: نفوذ اسرائیل در جنوب سوریه یک‌شبه ایجاد نشد، بلکه در طول سال‌ها مستحکم شد، زمانی که مقامات مرکز، از منطقه عقب کشیدند. ویژگی این مقطع نیز فقدان امنیت بود. این وضعیت، فقط پیامدهای نظامی ندارد، بلکه شکنندگی اجتماعی ماندگاری هم ایجاد کرده. تبدیل سویدا به منطقه دائمی تحت نفوذ خارجی، منطق کانتونی‌سازی را تعمیق می‌کند و هر مناقشه محلی را به جرقه بالقوه‌ای تبدیل می‌کند که موضوع منطقه‌ای یا بین‌المللی شود. معادله‌ای مرکب از هم می‌سازد که در آن اعتمادی بین سوری‌ها نیست و هیچ مقام مشخصی رهبری‌شان نمی‌کند. بحث‌های تفرقه‌انگیزی که در بحران سویدا مطرح شد، پی‌ریزی وجدان سوری متفرقی بود که توانایی حرکت به سمت ثبات ندارد. وقایع سویدا نشان داد که رویکرد دولت گذار به بازسازی دولتی مرکزگرابر مبنای مرزبندی‌های دوران حزب بعث، دیگر شدنی نیست و حتی ممکن است خطرناک باشد. این خشونت‌ی ازبوله نبود. گسترش الگوهایی بود که پیشتر در سواحل سوریه رخ نموده بودند، با ابعاد ایدئولوژیک و سیاسی که هویت‌گرایی‌های سیاست و فرقه‌ای را هم تقویت کرد و جوامع را بر آن داشت که سلاح‌هایشان را محکم نگه دارند. این به‌خصوص در کشوری مثل سوریه صادق است که نهادهای ملی در آن یا ضعیف‌اند یا فروپاشیده‌اند، اما دربار لبنان هم می‌تواند در سطحی پایین تر صادق باشد. این الگوی خشونت لزوماً محدود به جنوب یا مناطق ساحلی سوریه هم نیست. ممکن است به دیگر مناطق هم گسترش یابد. گسترش خشونت از فعل و انفعالات متقابل بین هویت‌های سیاسی درگیر با هم، شکنندگی نهادها و اصطلاح حاصل از هم‌پوشانی حوزه‌های نفوذ حاصل می‌شود. در چنین محیط بی‌ثباتی، خشونت نه تنها ابزاری برای اجبار می‌شود، بلکه اسباب شکل‌دهی به هویت جمعی در غیاب موجودیت دولتی نیز خواهد بود. سوریه پس‌ا جنگ، صرفاً کشوری نیازمند اصلاحات نهادی نیست. موجودیتی چندبُعدی است که نیازمند بازتعریف عمیق است. وضعیت کنونی نیازمند چیزی بیش از اعزام سرباز یا مهار با زور است. تخیل سیاسی جدیدی نیاز دارد که متوجه وجود چندین مرکز قدرت و حاکمیت اشتراکی باشد و همزمان مدیریت درگیری را مذاکره را نیز با اغوش بازپذیرد. چنین رویکردی سوریه را از توهم دولتی صلب و متحد بیرون می‌آورد؛ دولتی که دیگر وجودش ممکن به نظر نمی‌رسد.



دیپلماسی
DIPLOMACY

ادراك پیونگ‌گ یازنگ از اقدام واشنگتن

حمله آمریکا به ایران چه تاثیری بر رویکردهای کره شمالی خواهد داشت؟

هر کدام از این سؤالات، داده‌های بیشتر لازم است و تعهد به ارزیابی‌های غیرسیاسی و عینی نیاز خواهد بود که از آن چه امروز فهمیده می‌شود فراتر برویم.

چشم‌انداز پیونگ یانگ

تأثیر این حملات بر کره شمالی هم نیازمند بحث‌های عمیق‌تری است. رسانه‌های پیونگ‌یانگ، در ۳۰ سال گذشته، توسعه هسته‌ای خود را با اشاره به «خصوصیت» ایالات متحده توجیه کرده‌اند اما ماهیت روند توسعه این برنامه، نسبتاً کُند و روش‌مند بوده‌است. چنین ماهیتی، حاکی از این خواهد بود که کره شمالی، فوریت یا تهدید وجودی احساس نمی‌کند. از آغاز «بحران هسته‌ای» کره شمالی در اوایل دهه ۱۹۹۰، گزینه نظامی، چندین بار به بحث و بررسی گذاشته شده: توسط رئیس‌جمهور کلینتون در سال ۱۹۹۴، رئیس‌جمهور بوش در سال ۲۰۰۲ و رئیس‌جمهور ترامپ در سال ۲۰۱۷. در هر مورد، استفاده از قدرت نظامی رد شد. هم درباره تشدید تنش مهارناپذیر، حتی در سطح تسلیحات متعارف نگرانی وجود داشت و هم اطمینانی نبود که چنین اقداماتی، در نهایت برای پرهیزدادن پیونگ‌یانگ از ادامه مسیر هسته‌ای، کارآمد باشند. شاید به نظر طبیعی بیاید که سؤال شود، آیا ممکن است حملات اخیر ایالات متحده به ایران، نشانه فرصت‌هایی در تقابل با کره شمالی باشند، اما سه دهه تجربه می‌گوید نه ایالات متحده مایل است چنین مسیری را در نظر بگیرد و نه متحدش، کره جنوبی.

مرگ دیپلماسی؟

سؤال طبیعی بعدی این است: اقدامات ایالات متحده به دیپلماسی جهانی در حوزه منع گسترش و مشخصاً چشم‌انداز دیپلماسی برای هسته‌ای‌زدایی از کره شمالی، چه آسیبی زده‌است. از این لحاظ، تأمل جدی و بحث بیشتری لازم است. همچنین نیاز است ارزیابی واقع‌بینانه‌ای شود، درباره احتمال دیپلماسی معنادار با کره شمالی در کوتاه‌مدت، طوفانی از پیشنهادات سیاستگذاری ارائه شده درباره نیاز دولت ترامپ به پیگیری دیپلماسی؛ اما بیشتر این پیشنهادات، عاملیت کره شمالی را دست‌کم می‌گیرند و در نتیجه، اساساً از این نکته غافل‌اند: پس از گفت‌وگوهای هانوی، کیم‌جونگ‌اون علاقه‌اش به پیگیری دیپلماسی با ایالات متحده را از دست داده‌است و از آن زمان، در پنج سال و اندی اخیر، پیونگ‌یانگ مطلقاً جوابی نمی‌دهد. چندین حرکت از سوی دولت بایدن، پس زده شدند. به نظر هم می‌رسد که کیم‌جونگ‌اون، در پاسخ به اقدامات ابتدایی رئیس‌جمهور ترامپ، انعطاف‌پذیری بیشتری ندارد. چندین منتقد سیاست‌های ایالات متحده، در قبال کره شمالی، ادعا می‌کنند ایالات متحده با درخواست هسته‌ای‌زدایی کامل و

مطالعات سیاستگذاری انجام می‌دهد و تمرکزش روی روابط بین‌الملل، فناوری‌های تجاری، امور مالی، انرژی و ژئواستراتژی است. به لحاظ سیاسی، برخلاف برخی اندیشکده‌های دیگر، چندان محافظه‌کار یا لیبرال محسوب نمی‌شود. این اندیشکده، سوابق طولانی هم در همکاری با وزارت دفاع ایالات متحده دارد.

سیلر حالا در تحلیلی برای سی‌اس‌آی‌اس به بررسی این موضوع پرداخته که حملات ایالات متحده به ایران، روی پرونده کره شمالی و تعاملات با این کشور، چه تأثیری ممکن است داشته باشند یا نداشته باشند. بسیاری از ناظران بلافاصله پس از وقوع این حملات، به این نظر رسیدند که این اقدام، باعث تشجیع کره شمالی در برنامه‌های تسلیحاتی و هسته‌ای‌اش خواهد شد و حتی مؤید اقداماتی که این کشور در طول سال‌ها داشته. سیلر توضیح می‌دهد که هرچند این ادعا، خالی از حقیقت نیست، ماجرا پیچیدگی‌های دیگری هم دارد. تحلیل این کارشناس برجسته البته از نگاه فردی نگاشته شده که تمام عمر مشغول خدمت به دولت ایالات متحده بوده و طبعاً از همان زاویه موضوع را بررسی می‌کند، اما به‌رغم این موضوع و شاید حتی درست به همین دلیل، مطالعه این تحلیل برای مخاطب ایرانی که خود را درگیر این بازی‌های قدرت می‌بیند، مفید باشد.



ایالات متحده سایات‌های کلیدی مربوط به برنامه هسته‌ای ایران را بمباران کرد. این بمباران بحث‌های بسیاری ایجاد کرد، درباره خرد پشت چنین حملاتی و از لحاظ توجیه آن‌ها، کارآمدی‌شان، اثرشان روی ظرفیت‌های ایران و تصمیمش پس از این حملات، چشم‌انداز گفت‌وگو در آینده و اهداف کلی تر منع گسترش در سطح جهانی. این تعجبی هم نداشت. سوال این بود: آیا این حملات تهران را قانع کرده که باشتاب به سمت بمب حرکت کند و سریع‌تر از آنی عمل کند که پیش از حملات کرده بود؟ آیا به دیپلماسی، به‌خصوص تحت برنامه جامع اقدام مشترک، فرصت کافی داده شد که مسیر تسلیحات هسته‌ای طی نشود؟ آیا دیپلماسی صرفاً ابزار ایران بود که فشارها را مهار کند و مخفیانه همان راهی را برود که از ابتدا می‌خواست؟ برنامه احتمالاً به طور کامل تخریب نشده است. با توجه به این موضوع، آیا این بمباران همچنان این بستر را فراهم کرده که آمریکا مشخص کند، برای تخریب و مانع‌تراشی بر سر رشد برنامه هسته‌ای ایران، آماده اقدامات جسورانه نظامی است؟ برای پاسخ به



CSIS
CENTER FOR STRATEGIC &
INTERNATIONAL STUDIES



سیدنی سیلر
مستول سابق بخش کره شمالی
در شورای امنیت ملی آمریکا

سیدنی سیلر، از کارشناسان برجسته آمریکا در حوزه کره شمالی است و از سال ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۳، یعنی از آغاز تا اواخر دولت جو بایدن، افسر اطلاعات بخش کره شمالی در شورای امنیت ملی کاخ سفید بود. او پیشتر از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰، یعنی از اواخر دولت باراک اوباما تا اواخر دولت اول دونالد ترامپ، تحلیلگر ارشد ارتش آمریکا در کره جنوبی و کارشناس ارشد اطلاعات دفاعی در حوزه کره شمالی بود. به این ترتیب او مشاور و کارشناس ارشد مسائل امنیتی شبه‌جزیره کره برای ارتش آمریکا در کره جنوبی و به‌طور کلی ساختار اطلاعات دفاعی ایالات متحده بوده است. در مذاکرات معروف به «گفت‌وگوهای شش‌جانبه» او نماینده ویژه ایالات متحده بود و مسئول هماهنگی دیپلماسی و سیاست آمریکا در قبال کره شمالی و نیز مذاکره‌کننده ارشد با کره شمالی. گفت‌وگوهای شش‌جانبه، سلسله مذاکراتی بود که از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷، بین ایالات متحده، روسیه، چین، کره شمالی، کره جنوبی و ژاپن برگزار شد و پس از خروج کره شمالی از معاهده منع گسترش تسلیحات هسته‌ای در ۲۰۰۳، برای رسیدگی به برنامه هسته‌ای این کشور کلید خورد. باز قبل از آن، او از ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴، در میانه دولت اوباما، مدیر بخش کره شمالی در شورای امنیت ملی بود. به طور کلی او بیش از ۴۰ سال در حوزه شبه‌جزیره کره سابقه فعالیت دارد، در سمت‌های مدیریتی، اطلاعاتی و سیاستگذاری در دفتر مدیر اطلاعات ملی آمریکا، در اداره تحلیل آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا یا همان سیا، در اداره عملیات سیا، مرکز دسترسی باز سیا و آژانس امنیت ملی. او ۳۰ سال تحلیلگر و ناظر بر امور کره شمالی بوده و ۱۲ سال در کره جنوبی در ارتش خدمت کرده. او در حوزه مطالعات کره از دانشگاه یونییی سئول تحصیل کرده و فارغ‌التحصیل برنامه زبان کره‌ای در مؤسسه زبان وزارت دفاع و نیز دانشگاه یونسی است. همه این‌ها یعنی او کارشناسی بسیار با سابقه و برجسته در حوزه مسائل مربوط به کره شمالی در بالاترین سطح در ایالات متحده است. اندیشکده سی‌اس‌آی‌اس یا «مرکز مطالعات بین‌المللی و راهبردی»، اندیشکده‌ای در واشنگتن است که در سال ۱۹۶۲ تأسیس شده. از مرکز درباره مسائل سیاسی، اقتصادی و امنیتی در سراسر جهان،

دهه‌هاست که کره شمالی پا در مسیر تسلیحات هسته‌ای گذاشته و این خطا خواهد بود اگر تصور کنیم حملات ژوئن ۲۰۲۵، آخرین میخ قطعی بر تابوت این گفت‌وگوها بوده. وقتی پای چشم‌انداز مسیری با مذاکره برای هسته‌ای‌زدایی در میان باشد، احتمال هسته‌ای‌زدایی از شبه‌جزیره کره پس از حملات ژوئن، نه بیشتر شده نه کمتر

